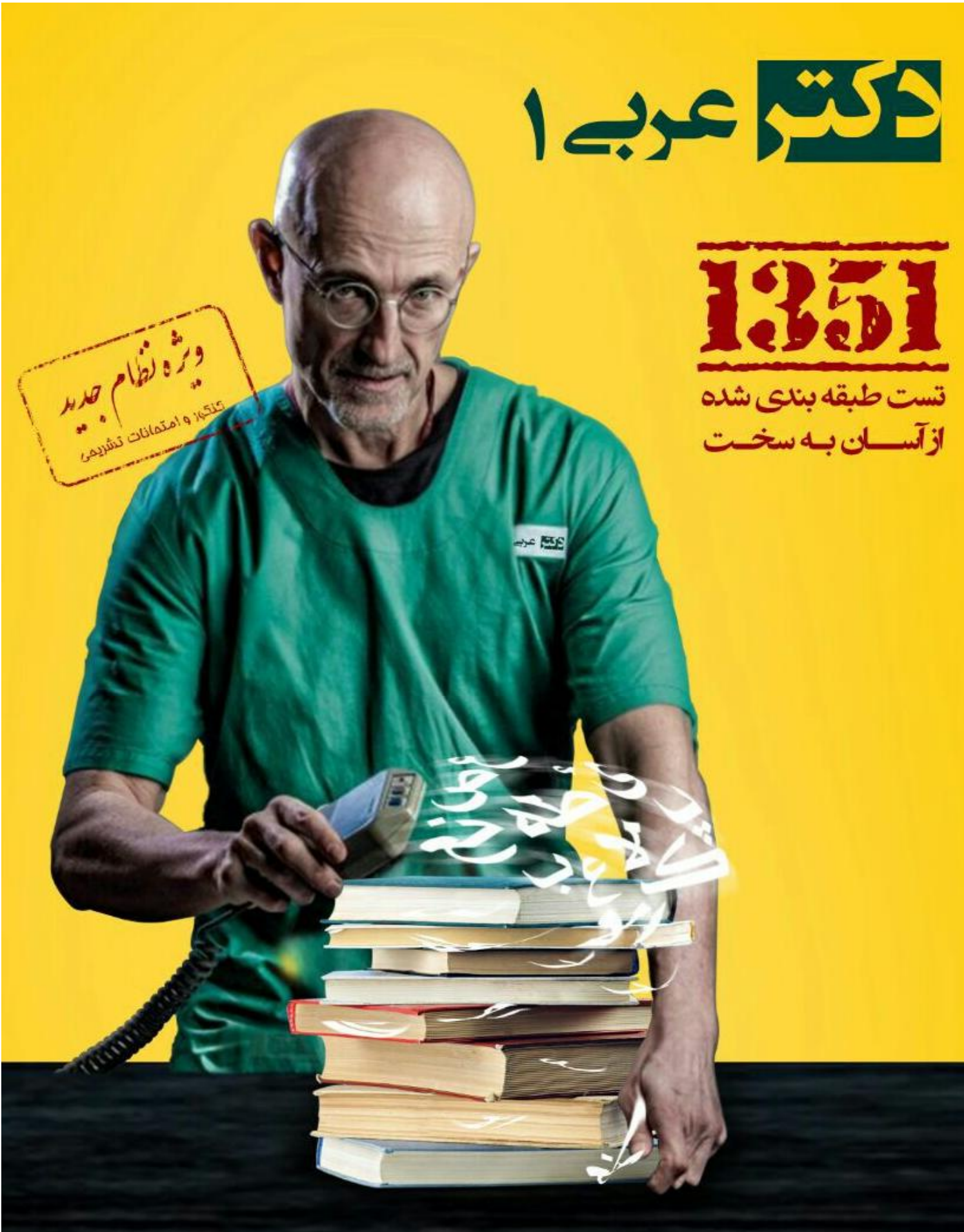


دکتر عربی ۱

۱۳۵۱

تست طبقه بندی شده
از آسان به سخت

ویژه نظام جدید
کنکور و امتحانات تشریحی



● ۹۸۰ تمرین تألیفی به تفکیک هر درس

● بیش از ۸۰۰ تست تألیفی و ۵۰۰ تست آزمون های سراسری

● متن دروس به همراه ترجمه + درسنامه های کامل

مؤلفان:

محمد واعظ - صفورا زکی پور

ترجمہ متن درس
حل و ترجمہ تمارین
متن اصلی درس و تمارین
تحلیل نکات محل اعرابی متن درس
تحلیل نکات صرفی متن درس
بررسی تمارین

درس چہارم عربی دوازدہم تجربے - ریاضے

کاری از :

صفورا زکی پور

(فوق لیسانس زبان و ادبیات عرب از فردوسی مشہد)

محمد واعظ

(فوق لیسانس زبان و ادبیات عرب از فردوسی مشہد)

(ویژہ ایام کورونا کے لیے! 🌸🧨🌸)

اسفند ۹۸

با آرزوی سلامتی برای تمامی دانش آموزان عزیز و معلمان گرامی

با ما همراه باشید :

کانال تلگرامی : @ArabicCollege

و اینستاگرام : Mehmed.vaez

الدَّرْسُ الرَّابِعُ الْفَرَزْدَقُ

الْفَرَزْدَقُ مِنْ شُعْرَاءِ الْعَصْرِ الْأُمَوِيِّ.

فرزدق از شاعران عصر اموی است.

وُلِدَ فِي مَنطِقَةِ الْكُوَيْتِ الْحَالِيَّةِ عَامَ ثَلَاثَةِ وَعِشْرِينَ بَعْدَ الْهَجْرَةِ، وَعَاشَ بِالْبَصْرَةِ.

در منطقه ای از کویت کنونی در سال بیست و سه هجری متولد شد، و در بصره زندگی کرد.

فِي يَوْمٍ مِنَ الْأَيَّامِ جَاءَ بِهِ أَبُوهُ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيٍّ، فَسَأَلَهُ الْإِمَامُ عَنْ وُلْدِهِ؛ فَقَالَ:

در یکی (روزی) از روزها پدرش او را نزد امیرالمومنین علی (ع) آورد، پس امام درباره فرزندش از او پرسید؛ (مرد) گفت:

«هَذَا ابْنِي يَكَادُ يَكُونُ شَاعِرًا عَظِيمًا».

این پسر من است چیزی نمانده که شاعری بزرگ شود!

فَقَالَ الْإِمَامُ لِوَالِدِهِ: «عَلَّمَهُ الْقُرْآنَ».

امام به پدرش گفت: به او قرآن یاد بده.

فَعَلَّمَهُ الْقُرْآنَ تَعْلِيمًا؛ ثُمَّ رَحَلَ الْفَرَزْدَقُ إِلَى خُلَفَاءِ بَنِي أُمَيَّةَ بِالشَّامِ، وَ مَدَحَهُمْ وَ نَالَ جَوَائِزَهُمْ.

پس بی شک به او قرآن را آموخت؛ سپس فرزدق به نزد خلفای بنی امیه در شام رفت (سفر کرد) و آنها را ستود و جوایزشان را به دست آورد.

كَانَ الْفَرَزْدَقُ مُحِبًّا لِأَهْلِ الْبَيْتِ وَ كَانَ يَسْتُرُ حُبَّهُ عِنْدَ خُلَفَاءِ بَنِي أُمَيَّةَ؛

فرزدق دوستدار اهل بیت بود و عشقش را نزد خلفای بنی امیه پنهان می کرد؛

وَلَكِنَّهُ جَهَرَ بِهِ لَمَّا حَجَّ هِشَامُ بْنُ عَبْدِ الْمَلِكِ فِي أَيَّامِ أَبِيهِ.

اما او هنگامی که هشام بن عبدالملک در روزگار (حیات) پدرش به حج رفت آن (دوستی) را آشکار کرد.

فَطَافَ هِشَامٌ وَ لَمَّا وَصَلَ إِلَى الْحَجْرِ لَمْ يَقْدِرْ أَنْ يَسْتَلِمَهُ لِكثْرَةِ الْإِزْدِحَامِ،

هشام طواف کرد و هنگامی که به سنگ رسید نتوانست آن (حجر الأسود) را بخاطر انبوهی جمعیت مسح کند،

فَنَصَبَ لَهُ مِنْبَرٌ وَ جَلَسَ عَلَيْهِ جُلُوسَ الْأُمَرَاءِ يَنْظُرُ إِلَى النَّاسِ وَ مَعَهُ جَمَاعَةٌ مِنْ كِبَارِ أَهْلِ الشَّامِ.

پس برایش منبری برپا شد و مانند امیران بر رویش نشست درحالیکه به مردم نگاه می کرد و با او گروهی از بزرگان اهل شام بودند.

فَبَيْنَمَا يَنْظُرُ إِلَى الْحَجَّاجِ، إِذْ جَاءَ زَيْنُ الْعَابِدِينَ، فَطَافَ بِالْبَيْتِ طَوَافَ الْأَعَاظِمِ،

پس در حالیکه به حاجیان نگاه می کرد ناگهان زین العابدین (امام سجاد) آمد و مانند مهتران (بزرگان) خانه (خدا) را طواف کرد،

فَلَمَّا وَصَلَ إِلَى الْحَجْرِ، ذَهَبَ النَّاسُ جَانِبًا، فَاسْتَلَمَهُ اسْتِلَامًا سَهْلًا.

وقتی به سنگ رسید مردم کنار رفتند پس او به راحتی آن (سنگ) را مسح (لمس) کرد.

فَقَالَ رَجُلٌ مِّنْ أَهْلِ الشَّامِ:

مردی از اهالی شام گفت :

«مَنْ هَذَا الَّذِي قَدْ سَمَحَ النَّاسُ لَهُ بِاسْتِلامِ الْحَجْرِ!؟»

این کیست که مردم به او اجازه ی مسح سنگ را داده اند؟

خاف هشام من أن يعرفه أهل الشام ويزعّبوا فيه رغبة الموحّبين؛ فقال: «لا أعرفه» .

هشام ترسید از اینکه اهالی شام او را بشناسند و بسان عاشقان به او مشتاق شوند؛ پس گفت : او را نمی

شناسم!

وَ كَانَ الْفَرَزْدَقُ حَاضِرًا. فَقَالَ الْفَرَزْدَقُ: «أَنَا أَعْرِفُهُ مَعْرِفَةً جَيِّدَةً.

و فرزدق حاضر بود. پس فرزدق گفت : «من او را به خوبی می شناسم»

ثم أنشد هذه القصيدة إنشاداً رائعاً :

سپس این قصیده را به زیبایی سرود :

هَذَا الَّذِي تَعْرِفُ الْبَطْحَاءُ وَطَأْتَهُ

این کسی است که سرزمین (دشت) مکه جای پایش (قدمگاهش) را می شناسد

وَ الْبَيْتُ يَعْرِفُهُ وَ الْحُلُ وَ الْحَرَمُ

و خانه (خدا) و بیرون و درون (محدوده حرم) ، او را می شناسند

هَذَا ابْنُ خَيْرِ عِبَادِ اللَّهِ كُلِّهِمْ

این پسر بهترین تمام بندگان خدا است

هَذَا التَّقِيُّ النَّقِيُّ الطَّاهِرُ الْعَلَمُ

این ، پارسای پاک پاکیزه ی سرشناس (قوم) است

وَ لَيْسَ قَوْلُكَ: مَنْ هَذَا؟ بِضَائِرِهِ

و گفته ی تو (که گفتی): «این کیست»؟ به زیان او نیست (ضرر زننده به او نیست)

أَلْعُرْبُ تَعْرِفُ مَنْ أَنْكَرَتْ وَ الْعَجَمُ

عرب و غیرعرب کسی را که تو تظاهر به نشناختن (ش) کردی می شناسند!

حَوْلَ النَّصِّ

(پاسخی کوتاه مطابق با متن درس بنویس)

اُكْتُبْ جَوَابًا قَصِيرًا، حَسَبَ نَصِّ الدَّرْسِ.

۱- كَيْفَ كَانَ حُبُّ الْفَرَزْدَقِ لِأَهْلِ الْبَيْتِ عِنْدَ خُلَفَاءِ بَنِي أُمَيَّةَ؟

ترجمه : عشق فرزدق به اهل بیت نزد خلفاء بنی امیه چگونه بود؟

پاسخ : كَانَ الْفَرَزْدَقُ مُحِبًّا لِأَهْلِ الْبَيْتِ وَكَانَ يَسْتَرْحُبُّهُ عِنْدَ خُلَفَاءِ بَنِي أُمَيَّةَ.

۲- مَنْ جَاءَ بِالْفَرَزْدَقِ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ؟

ترجمه : چه کسی فرزدق را نزد امیرالمومنین آورد؟

پاسخ : جَاءَ بِهِ أَبُوهُ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيٍّ.

۳- مَتَى جَهَرَ الْفَرَزْدَقُ بِحُبِّهِ لِأَهْلِ الْبَيْتِ؟

ترجمه : کی فرزدق عشقش را به اهل بیت علنی (اشکارا) کرد؟

پاسخ : لَمَّا حَجَّ هِشَامُ بْنُ عَبْدِ الْمَلِكِ فِي أَيَّامِ أَبِيهِ.

۴- أَيْنَ وُلِدَ الْفَرَزْدَقُ؟ وَ أَيْنَ عَاشَ؟

ترجمه : فرزدق کجا متولد شد؟ و کجا زیست؟

پاسخ : وُلِدَ فِي مَنطِقَةِ الْكُؤَيْبِ الْخَلْبِيِّ، وَ عَاشَ بِالْبَصْرَةِ.

۵- فِي أَيِّ عَصْرِ كَانَ الْفَرَزْدَقُ يَعْيشُ؟

ترجمه : در چه دوره ای فرزدق زندگی می کرد؟

پاسخ : كَانَ الْفَرَزْدَقُ يَعْيشُ فِي الْعَصْرِ الْأُمَوِيِّ.

۶- إِلَى مَنْ رَحَلَ الْفَرَزْدَقُ بِالشَّامِ؟

ترجمه : فرزدق در شام به نزد چه کسی (کسانی) رفت (سفر کرد)؟

پاسخ : رَحَلَ الْفَرَزْدَقُ إِلَى خُلَفَاءِ بَنِي أُمَيَّةَ بِالشَّامِ.

اِخْتَبَرِ نَفْسَكَ. اِنْتِخِبِ التَّرْجَمَةَ الصَّحِيحَةَ، ثُمَّ عَيِّنِ الْمَفْعُولَ الْمَطْلُوقَ، وَ اذْكُرْ نَوْعَهُ.

(خودت را بیازمای : ترجمه صحیح را مشخص کن ، سپس مفعول مطلق را مشخص کرده نوعش را ذکر کن)

۱- ﴿فَاصْبِرْ صَبِيرًا جَمِيلًا﴾ المعارج ۵

مفعول مطلق نوعی

الف. قطعاً شکیبایی کن ○ .ب. به زیبایی صبر کن ●

۲- ﴿... اذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا﴾ الأحزاب: ۴۱

مفعول مطلق نوعی

الف. خدا را همیشه یاد کنید ○ .ب. خدا را بسیار یاد کنید ●

۳- ﴿... كَلَّمَ اللَّهُ مُوسَى تَكْلِيمًا﴾ النساء: ۱۶۴

مفعول مطلق تاکیدی

الف. خدا با موسی قطعاً سخن گفت ● .ب. خدا با موسی سخنی گفت ○

۴- ﴿... وَ نُزِّلَ الْمَلَائِكَةُ تَنْزِيلًا﴾ الفرقان: ۲۵

مفعول مطلق تاکیدی

الف. و مانند ملائک فرود آمدند ○ . ب. و فرشتگان قطعاً فرود آورده شدند ●

التمرین الأول: عین العبارة الفارسیة القریبة من العبارة العربیة فی المعنی.

(عبارة فارسی نزدیک به هر عبارت عربی در معنی را مشخص کن)

۱- لا یؤمن أحدکم حتی یحب لأخیه ما یحب لنفسیه . رسول الله (ص)

مفعول

ترجمه : کسی از شما ایمان نمی آورد تا اینکه آنچه برای خودش دوست می دارد برای برادرش (نیز) دوست بدارد!

۲- إذا أنت أكرمت الكریم ملكته وإن أنت أكرمت اللئیم تمردا . المثنی

مفعول

مفعول

(الکریم ≠ اللئیم)

ترجمه : هنگامی که تو انسان بخشنده (بزرگمنش) را بزرگ داشتی او را سروری و آقای دادی و اگر تو انسان فرومایه را بزرگ داشتی گردنکشی و نافرمانی کرد.

۳- ألعاقل یبني بیته علی الصخر و الجاهل یبني علی الرمل . مثل

مفعول

مفعول

(ألعاقل ≠ الجاهل)

ترجمه : خردمند خانه اش را بر صخره و سنگ و نادان آن را بر روی شن بنا می کند.

۴- ادعی الثعلب شیئاً و طلب قیل هل من شاهد قال الذنب . مثل

مجهول قال

ترجمه : روباه مدعی چیزی شد و خواست (آن را) ، گفته شد : آیا شاهدی داری ؟ گفت : (این) دم !

۵- مَنْ سَعَى رَعَى ، وَ مَنْ لَزِمَ الْمَنَامَ رَأَى الْأَخْلَامَ . مثل

ادات شرط فعل شرط جواب شرط معطوف (المنام و لأخلام = مفعول / المنام = اسم مکان)

ترجمه : هر که تلاش کند می چرذ (بهره می برد) ، و هر که به خواب (خوابگاه) بچسبد (بخواهد و آن را رها نکند) (فقط) رویاها می بیند!

۶- إذا أراد الله هلاك النملة، أثبت لها جناحين . مثل

فاعل مفعول م.إليه مفعول

ترجمه : هرگاه خداوند نابودی مورچه را بخواهد برایش دو بال می رویاند .

۷- مُدَّ رَجُلٌ عَلَى قَدْرِ كِسَائِكَ . مثل

(فعل امر از: مَدَّ يَمُدُّ) مفعول

ترجمه : پایت را به اندازه جامه ات دراز کن .

۸- عِنْدَ الشَّدَائِدِ يُعْرِفُ الْأَخْوَانَ . مثل

فعل مجهول نائب فاعل

ترجمه : فقط در هنگام سختی ها برادران (دوستان) شناخته می شوند.

شماره آغازین هر جمله از جملات زیر نشان دهنده تناسب معنایی آن جمله با عبارات همشماره خود در صفحه قبل است :

- ۸- دوست آن باشد که گیرد دست دوست در پریشان حالی و درماندگی سعدی
- ۲- چو با سفله گویی به لطف و خوشی فزون گرددش کبر و گردن کشی سعدی
- ۶- آن نشنیدی که حکیمی چه گفت؟ مور همان به که نباشد پَرش سعدی
- ۳- به جویی که یک روز بگذشت آب نسازد خردمند ازو جای خواب فردوسی
- ۱- هر آن چیز کانت نیاید پسند تن دوست و دشمن بدان در میند فردوسی
- ۴- ز روباهی پرسیدند احوال ز معروفان گوازش بود دنبال عطار
- ۵- هرکه رَوَد چَرَد و هرکه خُسبَد خواب بیند. انوشیروان
- ۷- پایت را به اندازه گلیمت دراز کن. مثل فارسی

الْتَّمَرِينُ الثَّانِي:

أ. عَيْنِ اسْمِ الْفَاعِلِ وَ اسْمِ الْمُبَالَغَةِ وَ اسْمِ التَّفْضِيلِ فِي الْحَدِيثَيْنِ التَّالِيَيْنِ.

اسم فاعل : المتواضع - المتكبر - معلّم - مُؤدّب

اسم مبالغه : الجبار

اسم تفضيل : أحقّ

۱- إِنَّ الزَّرْعَ يَنْبُتُ فِي السَّهْلِ وَ لَا يَنْبُتُ فِي الصَّفَا فَكَذَلِكَ الْحِكْمَةُ تَعْمُرُ فِي قَلْبِ الْمُتَوَاضِعِ وَ لَا تَعْمُرُ فِي قَلْبِ الْمُتَكَبِّرِ الْجَبَّارِ، لَأَنَّ اللَّهَ جَعَلَ التَّوَّاضِعَ آلَةَ الْعَقْلِ وَ جَعَلَ التَّكَبُّرَ مِنْ آلَةِ الْجَهْلِ.

تخفّ العقول، ص ۳۹۶ - الإمام موسى الكاظم - جعل: صير

کشت در دشت می روید و بر تخته سنگ نمی روید و همچنین حکمت در دل فروتن ماندگار می شود و در دل خودبزرگ بین ستمگر ماندگار نمی شود؛ زیرا خدا فروتنی را ابزار خرد و خودبزرگ بینی را از ابزار نادانی قرار داده است.

۲- مَنْ نَصَبَ نَفْسَهُ لِلنَّاسِ إِمَامًا فَلْيَبْدَأْ بِتَعْلِيمِ نَفْسِهِ قَبْلَ تَعْلِيمِ غَيْرِهِ وَ لِيَكُنْ تَأْدِيبُهُ بِسِيرَتِهِ قَبْلَ تَأْدِيبِهِ بِلِسَانِهِ؛ وَ مُعَلِّمٌ نَفْسِهِ وَ مُؤدّبُهَا أَحَقُّ بِالْإِجْلَالِ مِنْ مُعَلِّمِ النَّاسِ وَ مُؤدّبِهِمْ.

منهاج البراعة في شرح نهج البلاغة (خویی) ج ۲۱، ص ۱۰۷

هرکس خودش را برای مردم پیشوا قرار دهد، باید پیش از آموزش دیگری آموزش خودش را آغاز کند و باید ادب آموزی اش پیش از زبانش با کردارش باشد؛ و آموزگار و ادب آموزنده خویشان از آموزگار و ادب آموزنده مردمان در گرامی داشت شایسته تر است.

ب. اُكْتُبِ الْمَحَلَّ الْإِعْرَابِيَّ لِمَا تَحْتَهُ حَطًّا.

(السَّهْلِيّ : مجرور به حرف جرّ / الْحِكْمَةُ : مبتدا / الْجَبَّارِ : صفت / التَّوَّاضِعُ : مفعول / الْجَهْلِيّ : مضاف إليه / نَفْسِيّ : مفعول / لِلنَّاسِيّ : جار و مجرور / نَفْسِيّ : مضاف إليه / مُعَلِّمٌ : مبتدا / أَحَقُّ : خبر / الإِجْلَالِ : مجرور به حرف جرّ / النَّاسِيّ : مضاف إليه)

محل اعرابی بیشتر برای کلمات رنگی زیر :

إِنَّ الزَّرْعَ (اسم إنّ) يَنْبُتُ (خبر إنّ) - الْحِكْمَةُ تَعْمُرُ (خبر) - أَنَّ اللَّهَ (اسم أنّ) جَعَلَ (خبر أنّ) - قَلْبِ الْمُتَكَبِّرِ (مضاف إليه) - جَعَلَ التَّكْبِيرُ (مفعول) - مَنْ (مبتدا) نَصَبَ (خبر) - إِمَامًا (تمییز) - قَبْلَ (مفعول فيه) - وَلَيَكُنْ (يَكُنْ : فعل ناقصه = تغییر یافته ل + یكون) تَأْدِيْبُ (اسم یکن = اسم کان) بِسِيْرَتِهِ قَبْلَ (خبر یکن = خبر کان) تَأْدِيْبِهِ - مُؤَدِّبٌ (معطوف)

نکته : مَنْ (اسم شرط) نَصَبَ (فعل شرط) نَفْسَهُ لِلنَّاسِ إِمَامًا فَ (فاء جواب) لِيُبْدَأَ (جواب شرط)

الْتَّمِرِينَ الثَّلَاثُ : عَيْنِ الْجَوَابِ الصَّحِيحِ ؛ ثُمَّ تَرَجَّمَهُ.

- ۱- مضارع تَذَكَّرَ (به یاد آورد) : يَتَذَكَّرُ (به یاد می آورد) يُذَكِّرُ يَذْكُرُ
باب تفعّل ، متعدّی
- ۲- مصدر عَلَّمَ (یاد داد) : عَلَّمَ تَعَلَّمَ (یاد دادن) تَعَلَّم
باب تفعیل ، متعدّی
- ۳- ماضی مُجَالَسَتَهُ (همنشینی کردن) : جَلَسَ أَجْلَسَ جَالَسَ (همنشینی کرد) جَلَسَ
باب مفاعلة ، متعدّی
- ۴- مصدر انْقَطَعَ (بریده شد) : انْقَطَعَ (بریده شدن) انْقَطَعُ انْقَطَعُ
باب انفعال ، لازم
- ۵- امر تَقَرَّبَ (نزدیک شد) : تَقَرَّبَ (نزدیک شو) قَرَّبَ اقْتَرَبَ
باب تفعّل ، لازم
- ۶- مضارع تَقَاعَدَ (بازنشست شد) : يَقْعُدُ يَتَقَاعَدُ (بازنشست می شود) يَقْتَعِدُ
باب تفاعل ، لازم
- ۷- امر تَمَنَّعَ (خودداری می کنی) : امْنَعُ مانع امْتَنِعَ (خودداری کن) امْنَعُ
باب افتعال ، لازم
- ۸- ماضی يَسْتَخْرِجُ (خارج می کند) : أَخْرَجَ تَخَرَّجَ اسْتَخْرَجَ (خارج کرد) أَخْرَجَ
باب استفعال ، متعدّی
- ۹- وزن اسْتَمَعَ : اسْتَمَعَ (گوش داد) اسْتَفْعَلَ اسْتَفْعَلَ
باب افتعال ، لازم
- ۱۰- وزن انْتَهَرَ : انْتَهَرَ (منتظر ماند) انْتَهَرَ اسْتَفْعَلَ
باب افتعال ، متعدّی

التَّمْرِينُ الرَّابِعُ: عَيْنُ كَلِمَةٍ مُنَاسِبَةٌ لِلْفَرَاغِ.

- ۱- الْحُجَّاجُ مَرَّاتٍ حَوْلَ بَيْتِ اللَّهِ لِدَاءِ مَنَاسِكِ الْحَجِّ.
 يَطْرُقُونَ (در می زنند) يَطْرُدُونَ (رها می کنند) يَطْبُخُونَ (می پزند) يَطُوفُونَ (طواف می کنند) ✓
- ترجمه : حاجیان برای انجام مراسم حج چندبار اطراف خانه ی خدا طواف می کنند.
- ۲- لَوْ لَا الشَّرْطِيُّ لَأَشْتَدَّ أَمَامَ الْمَلْعَبِ الرَّيَاضِيِّ.
 الْإِزْدِحَامُ (جمعیت، شلوغی) ✓ الرُّبْدَةُ (کره) الرِّزْلُ (لغزش و خطا) الرِّبْتُ (روغن)
- ترجمه : اگر پلیس نبود قطعاً جمعیت (شلوغی) روبه روی ورزشگاه زیاد می شد.
- ۳- كُنْتُ أَمْشِي، رَأَيْتُ حَادِثًا فِي سَاحَةِ الْمَدِينَةِ.
 عِنْدَ (نزد) جَانِبًا (کنار) بَيْنَمَا (درحالیکه) ✓ بَيْنَ (میان، بین)
- ترجمه : زمانی که راه می رفتم حادثه ای را در میدان شهر دیدم.
- ۴- رَفَعَتِ الْفَائِزَةُ الْأُولَى فِي الْمُبَارَاةِ إِيْرَانَ.
 عُشْبَ (گیاه، علف خشک) عَلِمَ (پرچم) ✓ عَرَبَةً (واگن) عَبَاءَةً (عبا)
- ترجمه : برنده اول در مسابقه ، پرچم ایران را برافراشت.
- ۵- أَلْحَاجُّ الْحَجَرَ الْأَسْوَدَ بِالْكَعْبَةِ الشَّرِيفَةِ.
 اسْتَعَانَ (کمک خواست) اسْتَمَعَ (گوش داد) اسْتَطَاعَ (توانست) اسْتَلَمَ (مسح کرد) ✓
- ترجمه : حاجی ، سنگ (حجر الأسود) را در کعبه شریف مسح کرد.

نکات مهم :

- ۱- الْحُجَّاجُ : جمع الحاج = اسم فاعل
- ۲- مَرَّاتٍ = جمع مرّة
- ۳- مَنَاسِكُ : جمع مَنَسِكٍ = اسم مكان
- ۴- أَشْتَدَّ : اشْتَدَّ = باب افتعال
- ۵- مَلْعَبٌ : اسم مكان = جمع آن : مَلَاعِبُ
- ۶- حَادِثٌ = اسم فاعل
- ۷- كُنْتُ أَمْشِي = معادل ماضی استمراری
- ۸- الْفَائِزَةُ = اسم فاعل مونث
- ۹- الْأُولَى : مونث الأول = اسم تفضيل
- ۱۰- الْمُبَارَاةُ : مصدر باب مفاعلة = جمع آن الْمُبَارَاةَاتُ
- ۱۱- الْأَسْوَدُ = صفت مشبّهه (گرچه بر وزن افعال است اما چون بر رنگ دلالت می کند نمی توان آن را اسم تفضيل به شمار آورد)

التَّمْرِينُ الْخَامِسُ: لِلتَّرْجَمَةِ. (هَلْ تَعْلَمُ أَنْ ...؟) أَيَا مِي دَانِي كِه ...

حرف مشبّهه

- ۱- الْمَغُولَ اسْتَطَاعُوا أَنْ يَهْجُمُوا عَلَى الصِّينِ هُجُومًا قَاسِيًا عَلَى رَعْمِ بِنَاءِ سَوْرِ عَظِيمٍ حَوْلَهَا.
 الْمَغُولُ: اسم أن / اسْتَطَاعُوا: خبر أن / هُجُومًا: مفعول مطلق نوعي / قَاسِيًا: صفت / سَوْرٍ: مضاف إليه / عَظِيمٍ: صفت / حَوْلَهَا: مفعول فيه

ترجمه : مغول ها توانستند به شدت به چین حمله کنند با وجود بنای دیوار بزرگی پیرامون آن.

- ۲- تَلْفُظَ «گ» و «چ» و «ژ» مَوْجُودٌ فِي اللُّهْجَاتِ الْعَرَبِيَّةِ الدَّارِجَةِ كَثِيرًا.
تَلْفُظَ : اسم أَنْ / مَوْجُودٌ : خبر أَنْ / الْعَرَبِيَّةِ : صفت / الدَّارِجَةِ : صفت / كَثِيرًا : صفت جانشین مفعول مطلق
ترجمه : تلفظ «گ» و «چ» و «ژ» در لهجه های عامیانه عربی بسیار زیاد است.
- ۳- الْحَوْتُ يُصَادُ لِاسْتِخْرَاجِ الزَّيْتِ مِنْ كَبِدِهِ لِصِنَاعَةِ مَوَادِّ التَّجْمِيلِ.
الْحَوْتِ : اسم أَنْ / يُصَادُ : خبر أَنْ (يُصَادُ = فعل مجهول و نائب فاعلش هو مستتر) / التَّجْمِيلِ : مضاف إليه
ترجمه : نهنگ به منظور خارج کردن روغن از کبدش جهت ساختن مواد آرایشی شکار می شود.
- ۴- الْخُفَّاشُ هُوَ الْحَيَوَانُ اللَّبُونُ الْوَحِيدُ الَّذِي يَقْدِرُ عَلَى الطَّيْرَانِ.
الْخُفَّاشِ : اسم أَنْ / هُوَ : ضمیر فصل / الْحَيَوَانُ : خبر أَنْ / اللَّبُونُ : صفت / الْوَحِيدُ : صفت / الَّذِي : صفت / يَقْدِرُ : صفة / الطَّيْرَانِ :
مجرور به حرف جر (طيران : مصدر ثلاثی مجرد - مفرد مذکر)
ترجمه : خفاش تنها حیوان پستانداری است که می تواند پرواز کند.
- ۵- عَدَدَ النَّمْلِ فِي الْعَالَمِ يَفُوقُ عَدَدَ الْبَشَرِ بِمِليُونِ مَرَّةٍ تَقْرِيْبًا.
عَدَدَ : اسم أَنْ / يَفُوقُ : خبر أَنْ / عَدَدَ : مفعول / تَقْرِيْبًا : مفعول فيه
ترجمه : تعداد مورچه (ها) در جهان تقریباً یک میلیون بار بیشتر از تعداد انسان (ها) است.
- ۶- طَيْسِفُونُ الْوَاقِعَةِ قُرْبَ بَغْدَادَ كَانَتْ عَاصِمَةَ السَّاسَانِيِّينَ.
طَيْسِفُونِ : اسم أَنْ / الْوَاقِعَةِ : صفت / قُرْبَ : مفعول فيه / كَانَتْ : فعل ناقصه ، اسم آن ضمیر هی مستتر و خبرش عَاصِمَةَ و فعل
ناقصه به همراه اسم و خبرش = خبر برای أَنْ / السَّاسَانِيِّينَ : مضاف إليه
ترجمه : تیسفون واقع در نزدیکی پایتخت ساسانیان بود.
- ۷- حَجْمُ دُبِّ الْبَانِدَا عِنْدَ الْوَلَادَةِ أَصْغَرُ مِنَ الْفَأْرِ .
حَجْمُ : اسم أَنْ / دُبِّ : مضاف إليه / الْبَانِدَا : مضاف إليه / عِنْدَ : مفعول فيه / أَصْغَرُ : خبر أَنْ
ترجمه : اندازه خرس پاندا در هنگام تولد کوچکتر از موش است.
- ۸- الزَّرَافَةُ بِكَمَاءٍ لَيْسَتْ لَهَا أَحْبَالٌ صَوْتِيَّةٌ .
الزَّرَافَةِ : اسم أَنْ / بِكَمَاءٍ : خبر أَنْ / لَيْسَتْ : فعل ناقصه ، اسم مؤخرش أَحْبَالٌ و خبر مقدمش لَهَا و فعل ناقصه به همراه اسم و
خبرش = جمله وصفیه (جمله ی بعد از نکره) برای بكماء / صَوْتِيَّةٌ : صفت
ترجمه : زرافه ، لالی است که تارهای صوتی ندارد.
- ۹- وُرْقَةُ الزَّيْتُونِ رَمُزُ السَّلَامِ .
وُرْقَةُ : اسم أَنْ / الزَّيْتُونِ : مضاف إليه / رَمُزُ : خبر أَنْ / السَّلَامِ : مضاف إليه
ترجمه : برگ زیتون نماد صلح است.

التَّمْرِينُ السَّادِسُ: تَرْجِمِ النَّصَّ التَّالِيَّ، ثُمَّ عَيِّنِ الْمَحَلَّ الْإِعْرَابِيَّ لِمَا تَحْتَهُ حَطًّا.

السَّمَكُ الْمَدْفُونُ

يُوجَدُ نَوْعٌ مِنَ السَّمَكِ فِي إِفْرِيقِيَا يَسْتُرُ نَفْسَهُ عِنْدَ الْجَفَافِ فِي غِلَافٍ مِنَ الْمَوَادِّ الْمُخَاطِيَّةِ الَّتِي تَخْرُجُ مِنْ فَمِهِ، وَ يَدْفِنُ نَفْسَهُ تَحْتَ الطِّيْنِ، ثُمَّ يَنَامُ نَوْمًا عَمِيقًا أَكْثَرَ مِنْ سَنَةٍ، وَ لَا يَحْتَاجُ إِلَى الْمَاءِ وَ الطَّعَامِ وَ الْهَوَاءِ احْتِيَاجَ

الأحياء؛ وَ يَعِيشُ دَاخِلَ حُفْرَةٍ صَغِيرَةٍ فِيِ انتِظَارِ نَزُولِ المَطَرِ، حَتَّى يَخْرُجَ مِنَ الغِلَافِ خُرُوجاً عَجِيباً. يَذْهَبُ الصَّيَادُونَ الإفْرِيقِيُّونَ إِلَى مَكَانِ احْتِفَاءِهِ قَبْلَ نَزُولِ المَطَرِ وَ يَحْفِرُونَ التُّرَابَ الجَافَ لِصَيْدِهِ.

ترجمه :

نوعی ماهی در آفریقا یافت می شود (وجود دارد) که خودش را هنگام خشکی در پوششی از مواد لزجی که از دهانش بیرون می آید پنهان می کند ، و خودش را زیر گل (خاک) دفن می کند، سپس عمیقاً (به طرز عمیق) بیش از یک سال می خوابد ، و مانند زنده ها به آب و خوراک و هوا نیاز ندارد؛ و داخل گودالی کوچک در انتظار بارش باران زندگی می کند ، تا به شکلی عجیب از (آن) پوشش بیرون بیاید. شکارچیان آفریقای پیش از بارش باران به مخفیگاهش (مکان مخفی) می روند و خاک خشک را برای شکار این (ماهی) می کنند.

محل اعرابی :

نفسی : مفعول / نَوْمًا : مفعول مطلق نوعی / سَنِيَةً : مجرور به حرف جرّ / المَطَرِ : مضاف إليه / الصَّيَادُونَ : فاعل / الجَافَ : صفت محل اعرابی بیشتر :

المدفون : صفت / يوجد : فعل مجهول / نَوْعٌ : نائب فاعل / يَسْتُرُ : جمله وصفیه / عِنْدَ : مفعول فيه / الجفاف : مضاف إليه / المُخاطِبةُ : صفت / التي : صفت / تخرُجُ : صله / نفساً : مفعول / تحتَ : مفعول فيه / الطينَ : مضاف إليه / عميقاً : صفت / أكثرَ : صفت / احتياج : مفعول مطلق نوعی / الأحياء : مضاف إليه / داخلَ : مفعول فيه / حُفْرَةٍ : مضاف إليه / صَغِيرَةٍ : صفت / نَزُولِ : مضاف إليه / خُرُوجاً : مفعول مطلق نوعی / عَجِيباً : صفت / الإفْرِيقِيُّونَ : صفت / قبلَ : مفعول فيه / نَزُولِ : مضاف إليه / المَطَرِ : مضاف إليه / التُّرَابِ : مفعول / لصَيْدِ : جار و مجرور

الْتَّمِرِينَ السَّابِعُ: عَيْنِ الْمَحَلِّ الْأَعْرَابِيِّ لِلْكَلِمَاتِ الَّتِي تَحْتَهَا خَطٌّ.

۱- ﴿إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُّبِينًا﴾ الفتح: ۱

نا : اسم إن / فتحنا : فعل و فاعل (خبر إن) / فَتْحًا : مفعول مطلق نوعی / مُّبِينًا : صفت

ترجمه : بی شک ما برای تو آشکارا (به روشنی) فتح نمودیم.

۲- ﴿إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ تَنْزِيلًا﴾ الانسان: ۲۳

نا : اسم إن / نَزَّلْنَا : فعل و فاعل (خبر إن) / عَلَيْكَ : جارومجرور / الْقُرْآنَ : مفعول / تَنْزِيلًا : مفعول مطلق تاکیدی

ترجمه : ما قطعاً بر تو قرآن را نازل کردیم.

۳- لا فَفَقْرٌ كَالْجَهْلِ وَلَا مِيرَاثٌ كَالْأَدَبِ. الإمام عليّ(ع)

فَقْرٌ : اسم لای نفی جنس / كَالْجَهْلِ : خبر لای نفی جنس / مِيرَاثٌ : اسم لای نفی جنس / كَالْأَدَبِ : خبر لای نفی جنس

ترجمه : هیچ فقری مانند نادانی نیست و هیچ میراثی مانند ادب نیست.

۴- يَنْقُصُ كُلُّ شَيْءٍ بِالْإِنْفَاقِ إِلَّا الْعِلْمَ؛ فَإِنَّهُ يَزِيدُ.

كُلُّ : فاعل / شَيْءٍ : مضاف إليه / بِالْإِنْفَاقِ : جارومجرور / الْعِلْمَ : مستثنی و منصوب / هُ : اسم إن / يَزِيدُ : خبر إن

ترجمه : هر چیزی با انفاق کم می شود جز علم ؛ پس آن زیاد می شود.

۵- یَعِيشُ الْبَخِيلُ فِي الدُّنْيَا عَيْشَ الْفُقَرَاءِ وَيُحَاسِبُ فِي الْآخِرَةِ مُحَاسِبَةَ الْأَغْنِيَاءِ.
الْبَخِيلُ : فاعل / في الدُّنْيَا : جار و مجرور / عَيْشَ : مفعول مطلق نوعی / الْفُقَرَاءِ : مضاف إليه / يُحَاسِبُ : فعل مجهول ، ضمير هو مستتر نائب فاعل / في الْآخِرَةِ : جار و مجرور / مُحَاسِبَةَ : مفعول مطلق نوعی / الْأَغْنِيَاءِ : مضاف إليه
ترجمه : خسیس در دنیا مانند فقیران زندگی می کند و در آخرت مانند ثروتمندان به حسابش رسیدگی می شود.

الْتَّمَرِينَ الثَّامِنُ: عَيْنِ الْمُرَادِفِ وَ الْمَتَضَادِ (= ، ≠)

- ۱- سُهولة (آسانی) ≠ صعوبة (سختی)
- ۲- إختفاء (پنهان شدن) ≠ ظُهُور (آشکار شدن)
- ۳- إستطاع = قدر (توانست ، قادر بود)
- ۴- واثق = مُطمئن (مطمئن)
- ۵- فرح = مسرور (شاد)
- ۶- نزول (پایین آمدن) ≠ صعود (بالا رفتن)
- ۷- غداء = طعام (خوراک)
- ۸- ضاق (تنگ شد) ≠ اتسع (گسترش یافت)
- ۹- كساء = لباس (پوشش، جامه)
- ۱۰- حیاة = عیش (زندگی)
- ۱۱- سلام = صلح (صلح و آشتی)
- ۱۲- بُنيان = بناء (ساختمان)
- ۱۳- رخص (ارزان شد) ≠ غلا (گران شد)
- ۱۴- أعان = نصر (یاری کرد)
- ۱۵- سَهَر (بیدار ماند، شب زنده داری کرد) ≠ نام (خوابید)
- ۱۶- دار = بيت (خانه)

با ما همراه باشید :

کانال تلگرامی : @ArabicCollege

و اینستاگرام : Mehmed.vaez